



ملی شدن صنعت نفت در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ بود... عملکرد تبعیض آمیز شرکت نفت ایران و انگلیس وجود موارد مشابه بسیار در غرضهای دیگر، همگی نشان از قدرت استعماری انگلستان در ایران داشت؛ کنسروی که همه را با روسیه از دهه‌ها قبل با تسلط بر دولت مرکزی تعریف اجبار و حکامی که اراده چنانچه از خود نداشتند، در حیات و معاش بسیاری از ایرانی‌ها حاکم بود. این سلطه در سال‌های دهه ۲۰ و بعد از تبعید رضاشاه از ایران و روی کار آمدن رضاشاه محمدرضا تشدید شد. بسیاری از فعالان سیاسی - اجتماعی ایران و افشار متعلق مردم در آن سال‌ها پیش از هر زمان دیگری نسبت به تمام سلطه دیرانی انگلستان بر کشور و حضور این قدرت استعماری اعتراض داشتند.

جنگ‌گانه ای بودند، به همین جهت می گفتند تنها راه اداره آنها، تحکوم و عتاب و خطاب کردن به آنها، ترساندن آنهاست تا از شما اطاعت کنند». اما این همه ماجرا را نگذاشتند. مدتی از خود انگلیسی‌ها بر بگره هویت ملی و مذهبی ایرانیان بسیار عمیق تر از آنها بود. وضعیت شرکت نفت به سمتی می رفت که شکاف‌های ایجاد شده آن با هیچ زبان و بیانی قابل ترمیم نبود. در کتاب «بر این زمین و افلاک» آمده است: «عواملی همچون پایین بودن دستمزد کارگران، نبود مسکن و زندگی در حلیس آب‌ها، جاذبه‌ها، رفتارهای تبعیض آمیز با کارگران ایرانی، نبود مسواک، نبود دستمال کاغذی و حق تشکیل انجمن‌های کارگری در یک کلام تلاش برای احقاق حق و زندگی بهتر، زمینه ساز اعتراضات عمومی کارگران در سال‌های ۱۳۰۸ تا سال‌های منتهی به

مسأله جالب توجه، وضعیت شرکت نفت در دوران پیش از ملی شدن نفت است. این شرکت وضعیت عجیبی داشت و یک استعمار تمام عیار را در کشورمان به نمایش گذاشته بود. ابراهامیان در کتاب «ایران بین دو انقلاب» در این باره نوشته است: «شرکت نفت ایران و انگلیس شش به یک پمپسه اقتصادی مستعمراتی نمونه بود. روزنامه‌های کشور میزبان را نادیده می گرفتند، جاسوازی تقریباً به طور کامل اعمال می شد چه در امور انسانی و عمده مانند استخدام باسکان و چه در استفاده از تپوس‌ها و سینه‌ها و باشگاه‌ها... تصور اینکه نگاه حاکم در بین انگلیسی‌ها نسبت به کارگران، یعنی آن ۵۰ هزار نفر مزدبگیری که هر روز با آنها در تماس بودند، چه نوع نگاهی بود. دشوار نیست. انگار که این کارگران از جنس

یک استعمار عجیب

روایتی از پیروزی ملی شدن صنعت نفت ایران در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹

# نفت برای ملت «ما»

قاعده ۵۰-۵۰

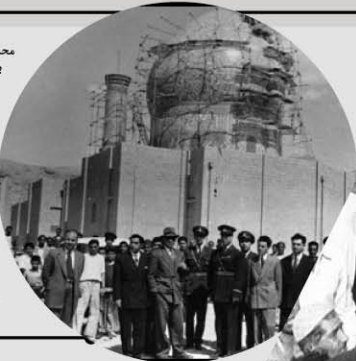
گس - گلشایبان در میدان



در چنین فضای، اقتصاد سیاسی جدید جهان پس از جنگ اجازه نمی‌داد که فرآیندهای چون ۱۳۲۳ میلادی با برجام‌بندی، بسیاری از کشورها مانند ویت‌نولدا کویت و عربستان سعودی در فرآیندهای جدیدشان به سهم‌های ۵۰-۵۰ رسیده بودند. جهان غرب دیگر نمی توانست به روال قدیم، نفت ایران را بگیرد و سهم اندکی با آن از آن به دولت بدهد، ماجرای قوام السلطنه و سادجیک روسی هم به پایان رسیده بود و با مخالفت مجلس و زیرکی قوام، نخست وزیر ایران، امتیاز نفت شمال داده نشد و شوروی هم از خاک ایران بیرون رفت. در کتاب «موج نفت» در این باره آمده است: «پس از رد موافقت نامه «قوام - سادجیک»، قوام السلطنه، نخست وزیر وقت ایران، وزیر دارایی را مأمور کرد تا بر اساس قانون مصوب ۱۳۲۶ خورشیدی مجلس شورای ملی ضمن یافتن راهکاری جدید به استغای حقوق ملت ایران از شرکت نفت انگلیس و ایران اقدام کند.» «دولت ایران از انگلستان

خواست تا برای مذاکرات درباره وضعیت فرآیند ۱۹۳۳ نماینده ای را معرفی کند، تحولات کشور به شکلی پیش رفت که دولت قوام السلطنه سقوط کرد و همه چیز مسکوت یافت. نخست وزیر بعدی، حکیمیه بود که با ۵۴ رأی نخست وزیر شد، در حالی که محمد مصدق با ۵۳ رأی نقر دوم بود. از همینجا بود که نام دکتر مصدق پیش از هر زمان دیگری در محافل سیاسی شنیده شد؛ اما دولت حکیمیه، خیلی زودتر از آنچه گمان می رفت سقوط کرد. پس از او عبدالحسین هزیر، نخست وزیر شد. او که به اندکی مذاکرات با انگلیسی‌ها پیوسته کرد ۲۵ آبان ۱۳۲۷ از قدرت کناره گیری کرد و نخست وزیری به محمد ساعد مراهه ای رسید. اما اینجا کار وی پس از قوام، سه نخست وزیر آمدند که با نتوانستند با انگلیسی‌ها مذاکره کنند و با امتیاز مورد دلخواه و انتظار مجلسی‌ها را در زمینه صنعت نفت به دست نیاوردند.

علی بهرامی همه چیز از یک خواست ملی شروع شد و البته این خواست در مجلس شکل گرفت. حدود ۱۵ سال از فرآیند ۱۹۳۳ خورشیدی مصادف شده بود، می گذشت. جنگ جهانی دوم به پایان راه خود رسیده بود و متفقین سوخت از پیروزی‌های بی بی خود، ناآهسته میفان سیاست و اقتصاد برای آمریکا‌های خالی می کردند. انگلستان و فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی از دست و پا زدن کردن با ناز ناسم و فاشیسم آلمانی و ایتالیایی، تاب و توانشان را از دست داده بودند. حال این آمریکا بود که باید از آب گل آلود چنگ جهانی دوم، مایه قدرت خودش را صید کند. در چنین فضای نیروی‌های ملی و جنبش‌های هویت خواه درون ایران، نفسی تازه کردند و نوجوانان به صنعت نفت جلب شد.



محمد ساعد مرافه ای به عنوان سومین نخست وزیر پس از قوام، به فکر افتاد تا برای صنعت نفت و انتظاراتی که پیش آمده بود، دست به اقدامی عملی بزند. اقدامی که بتواند او را از دولت مستعجل بودن نجات دهد، و مجلس و مردم را راضی نگه دارد. در کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» نوشته محمدعلی همایون کاتوزیان در این باره آمده است: «در مجلس یازدهم، رایجی از طرف دولت به مجلس فرستاده شد که به لایحه الحاقی «گس - گلشایبان» معروف شد. قرار بر این بود در شش روز باقی مانده از عمر مجلس، آمانت‌نگان طرفدار دولت به آن رأی مثبت دهند؛ اما همه چیز به مجلس شانزدهم و دولت بر آمده از انتخابات منوط شد». چیزی تصویب نشده و ماجرا به مجلس بعد و دولت بعد موکول شد. «گس - گلشایبان» پیش از اینکه در پی جلب منافع ملی ایرانیان در ماجرای نفت باشد، یک معامله سیاسی برای راضی کردن همه طرف‌های قدرت و فریب مردم ایران بود. جالب توجه ترین نطق را در مخالفت با این فرآیند، حسن مکی انجام می‌دهد. در کتاب موج نفت در این باره آمده است: «حلق شش ساعته حسین مکی که در خلال ۲ روز ایراد شد، مورد توجه اکثریت نمایندگان فرار گرفت و نهایتاً مانع تصویب لایحه پیشنهادی دولت شد. از این رو لایحه مذکور تا تشکیل دوره شانزدهم مجلس منوق ماند».

در تاریخ ۲۰ بهمن سال ۱۳۲۸ خورشیدی مجلس شانزدهم سر کار آمد و حالا نوبت به «علی منصور» نخست وزیر بعدی رسیده بود. او در زمان پهلوی اول نیز سابقه نخست وزیر داشت و در ابتدای نخست وزیری اش درباره «گس - گلشایبان» موضع بی طرفی را اتخاذ کرد؛ اما بالاخره منصور هم در ۲۲ خرداد ۱۳۲۹ به مجلس پیشنهاد کرد تا این لایحه به کمیسیون ویژه ارجاع داده شود. پای دکتر مصدق یک بار دیگر در صنعت نفت باز شد؛ اما خیلی محکم تر. در کتاب «موج نفت» نوشته احمد راسخی لنگرودی در این باره آمده است: «مجلس نیز با قبول این پیشنهاد، کمیسیونی مرکب از ۱۸ نفر به ریاست دکتر محمد مصدق تشکیل داد. این کمیسیون مأموریت داشت لایحه پیشنهادی وی را مورد بحث و بررسی قرار داده و نظریه کارشناسی خود را طی گزارشی به مجلس ارائه کند». همین ارائه به مجلس موجب بر کناری منصور شد؛ چرا که مشخص شد او نیز به دنبال امضای این فرآیند است.